

یادی از یک فاجعه

دیدار رکن الدین مختار رئیس شهربانی

۵

هنگامی وارد دفتر مخصص ریاست شهربانی شدم که ادارات تعطیل شده بود ولی سر پاس رکن الدین مختار در اطاق کارش مشغول فعالیت بود . تصادفی یا طبق برنامه از اطاق شهربانی کل ، صدای داد و فریاد و ناله و دشنام و آخ و درد شنیده میشدواین صداها برناراحتی و نگرانی من می افزود .

تا بحال تصور من چنین بود که زجر و شکنجه و دشنام و بد گوئی و نظایر اینها مخصوص بازجویان و بازپرسان و مأمورین سطح پائین است ، ولی اینک که می دیدم از اطاق ریاست شهربانی کل هم چنین سرو صداهائی می آید برابم یقین شدکه برنامه درکلیه سطوح و بین تمام طبقات یکنواخت و هماهنگ است و در ادارهای بنام شهربانی ، درهر اطاق و نزد هر مقامی باید انتظار چنین برخورد هائی را داشت . حتی دفتر مخصوص ریاست کل شهربانی!

سر پاس رکن الدین مختار در آنروزها موقعیتی ممتاز داشت و آنقدر در نزد شاه مقرب و در حدی در اجتماع مقتدر بود که وی بجای رفتن به وزارتخانه های کشور و دادگستری ، اگر امری پیش می آمد و مسئله ای خاص ظاهر میگردد ، وزیران کشور و دادگستری در شهربانی بیدارش میرفتند بیش از اینها لازم نیست در مورد قدرت رکن الدین مختار و تنها سر پاس کشور که حدود شش سال ریاست شهربانی کشور را داشت مطلبی نوشته از محور اصلی و هدف واقعی دور شویم . هدف این بود که خواننده از قدرت رکن الدین مختار آگاه شود .

بعد از کمی که سرو صداها فرو نشست . مردی با سرو صورت خونین از اطاق ریاست کل شهربانی مملکت خارج شد . شخصی بود با موهای مجعد و جوگندمی بین ۳۵ تا ۴۰ که بلافاصله بوسیله پاسبانی کماورا آورده بود دفتر آجودانی را ترک گفت .

در آنموقع این شخص را نمیشناختم ولی بعدها دانستم که آقای زین العابدین کاشانی وکیل دادگستری است . از متهمین پرونده جهانسوز ، بعبارت دیگر همدستان و همکاران خود بنده .

بعدها آقای زین العابدین کاشانی برابم تعریف کرد که من بمناسبت وکالت بانک

کار گشائی و دیگر کارهای وکالتی با سر پاس مختار تماس و آشنائی داشتم و وقتی با اتهام همدستی با محسن جهانسوز دستگیر شدم ، حداقل خاطر جمع بودم که با آشنائی که با ریاست شهربانی کل دارم بزودی مسئله مورد توجه قرار گرفته و با رسیدگی آزاد خواهم شد و با اعتماد بچنین سابقه و بیگناهی خود موضوع را با اطلاع باز جو رساندم و با خاطر جمعی و اعتماد باوی گفتگو کردم . طبق اطلاع باز جو مراتب را بمقامات بالاتر و آنهانیز ادعای من و راپرت وی را در گزارش خود به سر پاس مختار منعکس میکنند و ریاست شهربانی برای پایان دادن به هر گونه ابهام یاستنی در کار یا جلوگیری از بروز شایعات نیسزز زین العابدین کاشانی را احضار کرده مورد ضرب و شتم و دشنام قرار میدهد . طرفه آنکه زین العابدین کاشانی که چند سال قبل درگذشت ، باشوخی در برابر این سؤال که آیا سر پاس فحش هم میداد یا نه ؟ میگفت ؛ من درست نمیدانم ، ولی یادم است وقتی با چکمه به پهلو و سرو صورتم میزد یادی از مادر و خواهر م هم میکرد . دیگر نمیدانم از آنها تعریف میکرد و یا اینکه دشنام میداد ؟

به هر حال در چنین شرایطی پس از چند دقیقه آجودان مخصوص سر پاس مختار احضار شد و لحظه ای بعد بیرون آمد و اشاره کرد وارد شوم یادی از خدا کرده وارد اطاق شده سلامی نموده پشت در ایستادم ، رئیس کل شهربانی ، غضبناک ، تعلیمی در دست و در کنار میز قرار داشت . بی آنکه جوابی دهد سرو پایم را ورا نداز کرد ، چند قدمی را . رفت و عرض و طول اطاق را پیمود و آنگاه در چند قدمی روبرویم قرار گرفت و گفت . این مرد جاسوس را که از در اطاقم بیرون رفت شناختی ؟ پاسخ دادم خیر ، بنده اصلا " ایشان را نشناختم . سری تکان داد و با لحن قاطع و خشکی افزود . آنچه مربوط به خیانتهای شامذات مقدس علیحضرت همایون شاهنشاهی یعنی مقام سلطنت و استقلال کشور است دادرسی ارتش رسیدگی نموده سزای شما را خواهد داد . من اینجا خواستم چند کلمه در مورد ثروت سرتیب پسیان و اینکه از کجا آورده و دارائی تو و ارتباط مالی شما دو نفر سئوالاتی بکنم که اگر جواب دروغ باشد وای بحالت

خیلی آهسته و با دقت گفتم : بطور یکه اطلاع دارید ، ایشان بیش از یک سال است در زندان قصر باز داشت هستند و در این مدت طبق دستور کسی با ایشان از جمله بنده ملاقات نکرده است . قبل از آنهم وضع مالی ، اداری ، تحصیلی و زندگی ایشان و بنده طوری بوده که جز در نوروزو یک دو عیدیا مراسم فامیلی ملاقاتی نداشته ایم و اصولا " خودتان بهتر میدانید امرای ارتش ملاقات و دیدار زیاد حتی با خانواده شان ندارند رابطه مالی هم بهیچوجه موجود نبوده و نیست و ارادتمند کوچکترین اطلاعی از ثروت ایشان ندارم . تنها رابطه مالی اینست که هر دو فرزند ان مرحوم ژنرال حمزه پسیان

هستیم که بعد از فوت ایشان تنها خانه موجود که در خیابان شاهسور روبروی خیابان فرحنگ قرار دارد و ما برادرها و خواهرهای کوچکتر در آنجا سکونت داریم نما رسیده است و ما

از این خانه استفاده میکنیم و جز این رابطه ای موجود نیست

رکن الدین مختار مثل اینکه بی حوصله شده باشد حرفم را قطع کرد و گفت: این روضه خوانیها را بگذار برای بازی های اداره سیاسی . از قصر پسیان در خیابان پهلوی حرف بزن ، از کجا آورده ؟

ساده و مختصر گفتم زمینهای باغ فردوس که قسمتی از آنها متعلق به دولت است و از سپهدار و دیگران گرفته شده بود از طرف وزارت دارائی بمزایده گذاشته شده هرکس برای خودش و اولادش واقوامش میتواندست یک قطعه ۱۰۰۰ متری را بردارد و حدود پنجاه تا یک صد تومان اول بپردازد و بقیه را به قسط بپردازد حالا نمیدانم اداره خالصه این کار را میکرد یا سازمان دیگری بهتر حال نام رئیس آن اداره آقای ناصر بود . سرتیب پسیان نیز با اسم کلیه اطفال و برادران و خواهرانش نیز قطعه ای بر داشته و خودبه مأموریت کردستان رفته بود .

در غیاب وی قرعه کشی میشود و مثل دیگر کارها زمینها را به کسانی میدهند که حضور داشته و دنبال کار بوده اند . سرتیب پسیان در صدد شکایت بر می آید آقای ناصر که ریاست آن اداره را داشته بدست و پا افتاده و میگوید چهار هزار متر از این زمینها را برای آقای فروغی نخست وزیر کنار گذاشته بودم . حالا که ایشان از نخست وزیری مستعفی و مغضوب گردیده اعلیحضرت دستور داده اند ، با نودم بیان قیمت عمومی متری ۶ ریال بشما واگذار میکنم و بدین ترتیب چهار هزار متر از آنجا با قسط و بقیه را از دیگران بقرار متری یک ریال و دو ریال نقد خریداری میکنند . چون این قسمتهای اخیر دور از جاده قرار داشته و فاقد آب و راه عبور بوده و این معامله در سال ۱۳۱۴ صورت گرفته است . جز آنچه گفته شده بنده اطلاعی دارم و نه مشارکتی و هرگاه ثابت شود در خرید و فروش مداخله یا در زمینها مشارکتی داشته ام هر دستوری بدهید و تنبیهی معین کنید با جان و دل می پذیرم .

رکن الدین مختار که روزی را با کارو در در سر گذرانده بود تعلیمی سیاه خود را محکم

بر روی میز زد و گفت: وای بر تو اگر دروغ گفته باشی

بلافاصله آجودان را احضار کرد و گفت : سوالی که کرده بودم اعتراف میکنی و روانه

میکنی برو

رئیس کل شهربانی خارج شد و آجودان پس از آنکه زنگی را فشرد و چند قدمی او را

بدرقه کرد . بسراغ من آمد و گفت موضوع سؤال چیست یادم رفت بیرسم . خودت - بنویس وامضاء کن برو . من نشسته بودم که افسر نگهبان در ورودی شهربانی سراسیمه وارد شد و گفت حضرت اجل فرمودند . زندانی را مرخص نکنی . مقصودم از روانه کردن فرستادن به زندان است نه خانه

آجودان نفس راحتی کشید و درعین حال با غرور گفت . مگر من امروز وارد شهربانی شدم ام که باین سادگی مرغ را از قفس پریده ام و خودم را بد بخت کنم .

همانطور که در صفحات نخست این یادداشتها نوشتم ، گزارش در باره حوادث ۴۰ سال گذشته است و بهمین جهت با آنکه نام رئیس اداره سیاسی ، باز جوها آجودان ریاست شهربانی را فراموش نکرده ام از آنها نامی نمیبرم و برای خود و طفل و اقوام شان ناراحتی و سرافکنندگی ایجاد نمیکنم . زیرا معتقدم آنها دشمنی خصوصی با من نداشته اند و اگر بد کردند از روی جهل و نادانی بوده و مهمتر اینکه این سرزمین را باید با گذشت و نیکی آباد کنیم نه با کینه توزی و بدی . باشد که از این رهگذر بیشتر و بهتر به آرزوهای اجتماعی خود برسیم

ساعت حدود سه بعد از ظهر بود که وارد زندان شدم . از نگهبان سراغ غذا را گرفتم یا خنده و کنایه ای پر عقده گفت : آقا کافه کرامت هم تا حالا آشپزخانه را بسته مگر ما پاسبانها نوکر شائیم هر وقت آمدید غذا برایتان نگهداریم

باز هم تکرار میکنم که وضع مالی و روحی پاسبانهای بخت برگشته در حدی بود که خوردن یک وعده غذای زندانی خواه در آشپزخانه و خواه نقدی از جیره برایشان نعمت بزرگی بود بهمین جهت انتظار من و امثال من بیهوده و خنده دار بود

چون مسئله ملاقات با سرپاس رکن الدین مختار ریاست شهربانی و سئوالاتی در مورد ثروت سرتیپ حیدرقلی پسیان بمیان آمد ، بدنیست در مورد این سئوالات که بمن ارتباطی نداشت ولی گویای هدف و سلیقه رژیم بوده توضیحی بدهم

همانقدر که با رکن الدین مختار رئیس شهربانی و اعمال و کردار غیر قانونی او و تجاوزاتش بحقوق مردم و آزار و شکنجه افراد مطالب بسیار و مقالات گوناگون نوشته شده است . باید منصفانه نوشت که با آن قدرت و اختیاری که در دستگاه جهنمی شهربانی آنروز داشت شخصا " از نظر مالی دزد و فاسد نبوده بشفخ خود از کسی یا مقامی رشوه یا زمین یا هدیه و نظایر اینها نمیگرفت .

ولی متأسفانه تمام نیروی ابتکار و قدرت سازمان پلیسی را در اجرای او امر رضا شاه بکار می انداخت خواه قتل و نابودی و حبس کسی باشد یا گرفتن خانه و زندگی و دارائی و املاکش یا تبعید خانواده ها و افراد و ایلات و عشایر و نظایر این امور و از آنها بود که

وقتی میگفتند برو کلاه بیاور سر راهم با کلاه می‌آورد...

در مورد رضا شاه و فرزندش در کارها نمی‌توانیم که در ایران انجام دادند باید افرادی مطلع و دانا وارد با اوضاع سیاسی روز و امکانات و اختیارات و رشد سیاسی مردم قضاوت کرده تاریخ نویسی کنند ، اما آنچه میتوان بصراحت نوشت و اظهار نظر کرد این است که این پدر و پسر نسبت به مادیات علاقه بسیار داشتند و خواه در اثر محرومیت یا تربیت غلط یا درک این واقعیت که به هر حال برای مردم ایران قابل قبول و هضم نیستند و در دل اهالی این سرزمین جا ندارند عاقل دیگر از جمله فکر روزهای مبادا با تمام نیرو در صد جمع آوری مال بودند و در این راه باین نکته که پول از چه راهی بدست آمده مال مردم است یا خودشان یا دولت توجهی نداشتند و چه بسا که اطرافیان بد ، درباریان فاسد باین آتش طمع بیشتر دامن میزدند و آنها را مریض تر میکردند ، چنانچه معروف است اولین بار فرمانفرما ملک رودهن را تقدیم رضا شاه کرد و او را بصورت مالک در آورد ... برگردیم باصل موضوع ، بمناسبت ازدواج والاحضرت و سپهبد آرتور با نوریسبا ، شماره و کسایه رسمی و غیر رسمی هر یک از مقامات ملک ، اتومبیل ، پول ، جواهر ، چینی و نظایر اینها تقدیم کرده و میکردند .

یکروز سپهبد فضل الزاهدی در خیابان پهلوی بدیدن سرتیپ پسیان آمده از خانه تازه ساز او تعریف میکند . این خانه که هنوز هم با قیست نه فوق العاده است و نه جنبه قصر دارد و نه جلوه و شکوه افسانه ای ... منتهی در آنروزها چنین ساختمانی در آن محدوده نشده بود ، این خانه تجلی مخصوص داشت ، زیرا در آن فضای خالی از سکنه و غیر مسکون چنین ساختمانی خواه ناخواه جلب توجه میکرد . نه تنها جلب توجه مردم ، بلکه نظر رضا شاه را نیز گرفته بود زیرا در تابستانها که شاه هفته ای دو روز عصرها از سعدآباد به تهران میرفت در آن فضای آرام و خالی از بنا این تک ساختمان که فاصله زیادی هم با خیابان پهلوی نداشت و جلویش باز بود بچشم میخورد ...

زاهدی در آن دیدار و دیدار بعدی از خانه تعریف کرده و چون در سردر خانه دو کوزه خالی گذاشته شده بود میگوید در شهر شایع است که سرتیپ پسیان مخصوصا " این دو کوزه را گذاشته که بگوید بقدر این دو کوزه طلا پول صرف این خانه کرده ام . سرتیپ پسیان در جواب میگوید : بعکس نه تنها چنان پولی هرگز نداشتد و خرج این بنا نکرده ام بلکه

چون پول خرید مجسمای برای طرفین سردر نداشتم . دو کوزه همدانی گذاشتم که هم ، رنگ فیروزهای اشرا جلب توجه مردم را بنماید و رویهم رفته بد کاری هم نشده است .

مرتبه بعدی زاهدی میگوید : شرفیاب شده بودم و در خدمت اعلیحضرت به سعد آباد میرفتم . فرمودند سرتیپ پسیان خانه خوبی ساخته است و تعریف زیاد کردند از

سلیقه شما . با این عنایت اعلیحضرت و پیش آمد جشن عروسی بهتر است این خانه را هدیه کنید. سپهبد امیر احمدی هم یک اسب با زین و لگام طلا و خدایارخان فلان و سر- تیپ فلان داده اند سرتیپ پسیان میگوید: «من خانواده ام در بازارچه آشیخ هادی ساکن بودیم بعد از مدتی در کوچه ایران خانه ای خریدیم و حالا آنخانه را فروخته در اینجا ساکن شده ایم . البته اگر ثروتی داشتم و میتوانستم زن و بچه ام را در خانه دیگر سکونت دهم با کمال میل این خانه را هدیه میکردم ، ولی متأسفانه برایم مقدور نیست و این عدم توانایی را نباید بحساب کمی اخلاص گذاشت . . .

سپهبد زاهدی مانند دلالی فواید این کار را شرح میدهد و چون نتیجه نمیگیرد ، عواقب شوم آنرا باز گو میکند . . . دو هفته بعد زاهدی سراسیمه به ملاقات سرتیپ پسیان می آید و میگوید به مناسبتی شرفیاب بودم اعلیحضرت فرمودند هنوز دیوارهای کاخ سعدآباد چینه است و من که شاه مملکت هستم پول ندارم آنها را آجری کنم ، آنوقت فلانی دیوار باغش را آجری کرده است . . . به هر حال بدنبال این گفتگو ها سرتیپ پسیان با اتهام اختلاس دستگیر و زندانی شد تا مگر خانه را بی سروصدا هدیه کند . از او مقاومت و از طرف شاه و دلالانش آنقدر فشار وارد می شود تا شهریور ۲۰ سرتیپ پسیان در زندان میماند . . هدف دفاع از سرتیپ پسیان نیست ، بلکه مقصود بیان اوضاع مملکت و علت سئوالاتی است که رکن الدین مختار در مورد دارائی سرتیپ پسیان بعمل آورد و قبل از آنکه باین معترضه پایان دهم لازم بیادآوری میدانم که پرونده پسیان را زاهدی ، یزدان پناه و سرهنگ حبیب اله مختاری معروف به مختار السلطنه برادر بزرگ سر پاس رکن الدین مختار تنظیم کرده و تعقیب مینمودند .

بنابراین اگر در این باز پرسی اطلاعی از نویسنده بدست می آمد ، تنها برای شخص رئیس شهربانی جالب نبود ، بلکه برای برادرش و دو نفر از امیران خاص و مورد توجه رضا شاه نیز بسیار ارزنده بود . زیرا توفیق آنها را تضمین میکرد .

همانطور که گفتم رکن الدین مختار از لغزشهای مالی و سوء استفاده و رشاء و اختلاس دور بوده در ارتش نیز افسرانی بودند مانند سپهبد مرتضی یزدان پناه که بدرستی شهرت داشتند ولی در اجرای اوامر کورکورانه شاه بر دیگران سبقت میگرفتند و این مورد نیز از موارد و مسائلی است که قضاوتش را باید بتاریخ واگذار کرد و چه بسا که این درست ها مرتکب جنایاتی شدند که بشریت را شرمنده و منفعیل کردند و روی دزدها را سفید .

در این نکته که رضا شاه با علاقه برنامه پول گرفتن و اخاذی را دنبال میکرد به هیچوجه نمیتوان شک داشت یکروز که مادر دانشکده افسری بودیم و سر لشکر یزدان پناه فرماندهی دانشکده را داشت و تازه خانه جدیدش را در خیابان پهلوی پائین تراز چهار ر